

نویسنده: اما اگر قرار باشه خدا همه رورستگار کنه، دیگه انسان جوابگوی اعمال خودش نیست.

...

دوریس: ولی بدون خدا دنیا معنا نداره. زندگی بی معناست. ماها بی معناییم.

...

نویسنده: نمی دونم آیا به خدا اعتقاد دارم یا نه. دوریس: دارم جدی می گم.

بازیگر: اگه خدا وجود نداره، پس کی دنیا رو آفریده؟ نویسنده: هنوز مطمئن نیستم.^{۱۴}

این بحث در حالی شکل می گیرد که قرار است در نمایش زئوس با دستگاہی به روی صحنه پرتاب شود. گروه نمایشی در وجود خدا تشکیک می کنند و زمان پرتاب زئوس به استعاره از خدا سر می رسد. زئوس پرتاب می شود؛ اما او مرده است و اولین پرسش پس از باخبر شدن از مرگ او این است که «تحت پوشش بیمه است؟» جدال با خدا دیگر به آن اعتراض ها، نفرین ها یا گلایه ها هم منتهی نمی شود. اساساً خدا فرصتی پیدا نمی کند با پرستندگان خود روبه رو شود. جمله «خدا مرده است» که بی شک اشاره به جمله مشهور نیچه دارد دلالت بر یک وضعیت عمومی دارد، خدا دیگر کارکردی روی صحنه نمایش ندارد. طی یک صد سال گذشته منهای آثار مذهبی برادوی - چیزی شبیه همان فیلم های مذهبی هالیوود - خدا محذوف صحنه است. حتی در آثار برآمده از مسیحیت موریس متزلینک هم خدا چندان حاضر نیست. در آثار اکسپرسیونیستی یا سمبولیستی نیز - دو وجه متفاوت در مواجهه با خدا - در جدال یا رفاقت با خدا، او غایب است. محو می شود، محو می شود و گویی در خدای وودی آلن پیش از بازگشتی باستانی می میرد. او دیگر نیست که مورد گلایه قرار گیرد؛ البته این معطوف به جهان غرب است. در جهان شرق هنوز خدا به حد محل اعتراض دراماتیک قرار نگرفته است. ▶

+

پی نوشت

۱. آیسخولوس. پرومته در زنجیر. ترجمه: شاهرخ مسکوب. تهران: نشر فرهنگ جاوید.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان.
۵. سوفوکل. افسانه تئای، اپیزود نخست: اودیپ شهریار. ترجمه: شاهرخ مسکوب. تهران: انتشارات خوارزمی.
۶. سوفوکل. افسانه تئای، اپیزود دوم: اودیپ در کونوس. ترجمه: شاهرخ مسکوب. تهران: انتشارات خوارزمی.
۷. همان.
۸. سوفوکل. افسانه تئای، اپیزود سوم: آنتیگونه. ترجمه: شاهرخ مسکوب. تهران: انتشارات خوارزمی.
۹. همان.
۱۰. شکسپیر، ویلیام. شاه لیر. ترجمه: م. ابه آدین. تهران: انتشارات اختران.
۱۱. شکسپیر، ویلیام. هملت. ترجمه: م. ابه آدین. تهران: انتشارات اختران.
۱۲. همان.
۱۳. همان.
۱۴. آلن، وودی. مرگ/ خدا. ترجمه: شهرام زرگر. تهران: انتشارات بیدگل.

تبهکاری من پلید است و آسمان را به گند می آلود. نخستین و کهن ترین لعنی که نازل شد بر آن سنگینی می کند: کشتن برادر! با آنکه دلم سخت مشتاق است، از دعا کردن عاجزم. گناه من که نیرو فزون تر است، نیت نیرومند مرا از پای درمی آورد و من مانند آن کسی که دو کار در پیش دارد، به جای آنکه از یکی آغاز کنم، در تردید می مانم و هر دو را به دست غفلت می سپارم.^{۱۳}

کلودیوس یک کرئون رشد یافته است. او حالا برای خود جایگاهی فراتر می یابد. دیگر باور چندان به خدا ندارد. اگر چه جایی می گوید «ای فرشتگان یاری ام کنید»، اما میلی به این یاری ندارد. او برای رسیدن به هدف خود که همانا تثبیت قدرت است دست به جنایت بیشتری می زند، اما رویه جنایتکارانه کلودیوس هنوز ریشه در دنیای قدیم دارد. دنیای جدید با انسان طاغی و یاغی روبه رو است. در اینجا باید به فاوست گونه اشاره کرد که بی گمان یکی از نخستین بزنگاه های عدول انسان مدرن از جهان کهن است، جایی که انسان با تمنا فانی شدن برای خویش شأنی هم تراز با خدا می طلبد. فاوست در همان پرده نخست می گوید:

دیگر نه دچار وسواسم و نه شک آزارم می دهد. نه هیچ ترس از شیطان دارم، نه از دوزخ و از همین رواست که از هرگونه شادی محروم گشته ام.

او در ادامه همین مونولوگ نسبت به رابطه خود و خدا به چنان شکمی می رسد که می گوید:

آیا طبیعت [به دست یک خدا ترسیم شده است؟ خود من آیا یک خدایم؟ همه چیز برایم یکسره روشن می گردد!]^{۱۴}

اگر چه خدا در فاوست تجلی ای چون مفیستو ندارد، اما فاوست، در مقام انسانی خداپندار، برای جاودانگی با شیطان عهد می بندد و در همراهی با او دست به کنش های متعدد می زند، کنش هایی که نه تنها او را به مقصود ابتدایی نمی رساند که فاوست در پایان تراژدی خویش مرگ نصیبش می شود تا وضعیت برای انسان تناقض آمیز باشد.

شاید کسی که موفق می شود به نوعی در نوشتار خود با خدا به نحوی کلنجار رود که برنده ماجرا شود وودی آلن باشد. در نمایشنامه مرگ در نمی زند، شخصیت اصلی موفق می شود ملک الموت را در بازی قمار اسیر کند تا به زندگی ابدی دست یابد. با توجه به نقش شبه شیطانی عزرائیل در درام های غربی - همانند نفرین های کرئون نسبت به هادس یا نگرش فاوست به مرگ - شاید مرگ در نگاه وودی آلن مفیستوی دیگری است که حالا دیگر توانایی رساندن انسانی پست تر از فاوست به پرتگاه مرگ را ندارد. اما باید پایان این نوشتار را با متنی دیگر از وودی آلن به پایان رساند که از قضا نامش خداست. نمایش در یونان باستان آغاز می شود، جایی که یک بازیگر و یک نویسنده یونان باستان در حال صحبت بر سر متنی اجزورند. مسیر داستان به جایی می رسد که قصد دارند زئوس را روی صحنه ظاهر کنند، به نحوی که «با حالتی دراماتیک از آسمان هبوط می کنه و با صاعقه های خودش عرض اندامی می کنه و به یه گروه از فانیان ناتوان و قدرشناس رستگاری عطا می کنه». اشاره وودی آلن به تراژدی های یونانی است که حالا وارونه و دگرگون شده اند. او چیزی را می گوید که نیست. بین نویسنده و بازیگر بر سر این ورود خدا این بحث پیش می آید که این رستگاری اعطایی خدا به آدمیان شبیه «فیلم های مذهبی هالیوود» است که محل ایراد جالبی دارد. با اینکه این فیلم ها محبوب جامعه مذهبی بود، اما وودی آلن این گونه آن ها را زیر سؤال می برد:

جمله «خدا مرده است» که بی شک اشاره به جمله مشهور نیچه دارد دلالت بر یک وضعیت عمومی دارد، خدا دیگر کارکردی روی صحنه نمایش ندارد.